



کوردک ۴



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir

ISSN: 1606-9234

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی
دوره‌ی سی‌ام • شماره‌ی بی در پی ۲۴۸ • دی ۱۴۰۲ • ۳۲ صفحه

من مثل يك نكين در
انگشتر عقیقم
چون مثل حاج قاسم
با مادرم رفیقم



به نام خدای بخشنده و مهربان

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجه

رشد کودک



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد کودک • شماره ۴

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی
اجتماعی، فرهنگی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی‌ام • دی ۱۴۰۲
شماره‌ی پی‌درپی ۲۴۸

- مدیر مسئول: محمّد صالح فذّنی
- سردبیر: نفیسه نجفی قدسی
- مدیر داخلی: مریم سعیدخواه
- شورای برنامه‌ریزی: غلامرضا حیدری ابهری،
حسن دولت‌آبادی، محمّد رضا رشیدی،
محمّدعلی ارجمند، مریم‌اسلامی (کارشناس شعر)
- ناظر هنری: کوروش پارسانژاد
- طراح گرافیک: ناصر حسینی
- ویراستار: کبری محمودی

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، شماره‌ی ۲۷۰
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۸
تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰
تلفن امور مشتریان: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸
و ۰۲۱-۷۷۶۳۳۲۰۸
خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
رایانامه: Koodak@roshdmag.ir
وبگاه: www.roshdmag.ir
چاپ و توزیع: شرکت افست

خانواده‌ی مجلات رشد همه‌ی تلاش خود را کرده است تا این مجله در دسترس عموم دانش‌آموزان قرار گیرد و همه‌ی کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی‌مان امکان تهیّه‌ی آن را داشته باشند.

قیمت: ۹۰۰۰۰ ریال



۱ بازی با پدربزرگ

۲ شعر

۴ بهترین دوست داشتنی دنیا

۸ باغ برگی

۱۰ جشن روز مادر

۱۱ توپک رنگی

۱۲ قصه‌های جور واجور

۱۳ پاک کنم، پاک می‌کنم

۱۶ مامان کوچولو

۱۸ دعای آهوا

۲۰ همراهی بادکنک و توپ

۲۲ دورهمی خانوادگی

۲۴ تپله‌های رنگی

۲۶ دوستان آب

۲۸ بازی و سرگرمی

۳۰ نیروی چسبنده

۳۱ معرفّی کتاب

۳۳ رنگین کمان

شعری که در قسمت بخوان و بساز شماره آخرماه آمده سروده‌ی صائب تبریزی است.
قصه‌ی دیدنی بچه‌های مقاومت در شماره‌ی آخرماه براساس طرح سودابه احمدی اجرا شده است.

• تصویرگر جلد: مریم ربانی

۴ دی: ولادت حضرت عیسی (ع)

۶ دی: وفات حضرت ام البنین (س)

۱۳ دی: ولادت حضرت زهرا (س)، ولادت امام خمینی (ره)

۱۳ دی: شهادت سردار قاسم سلیمانی

۲۳ دی: ولادت امام محمدباقر (ع)

۲۵ دی: شهادت امام علی‌النقی الهادی (ع)

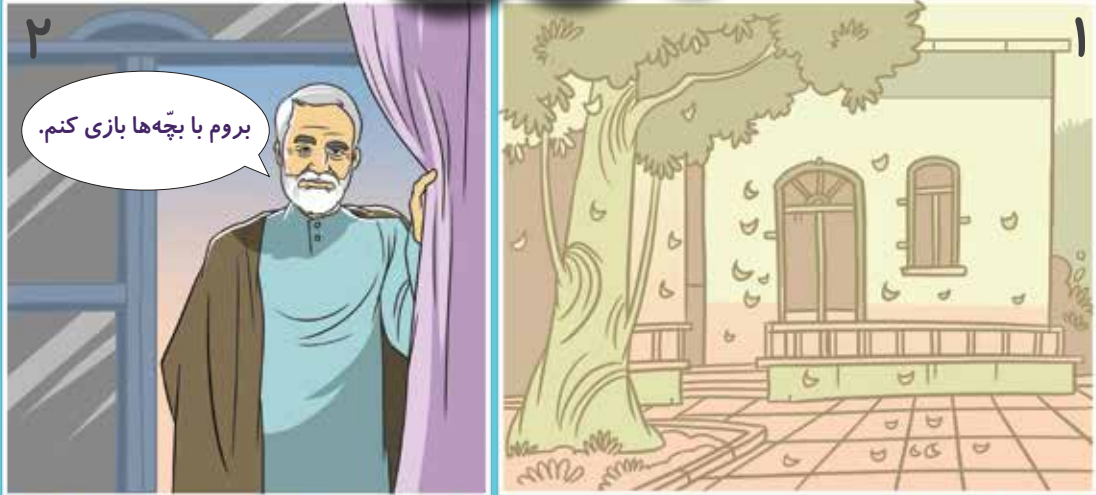
یکی از مراحل اولیه‌ی فرایند خواندن، تصویرخوانی است. در قصه‌های تصویری کودک می‌تواند قصه را از روی تصویرها تعریف کند و شما می‌توانید قصه‌ای را که تعریف می‌کند برایش بنویسید. قبل از خواندن متن، از کودک بخواهید تصویرها را خوب ببیند و در مورد آن‌ها حرف بزند. با این شیوه، در واقع او را به شنیدن و خواندن متن علاقه‌مند کرده‌اید. در نتیجه او با اشتیاق بیشتری متن را دنبال خواهد کرد.

در بخش‌هایی از مجله سؤالاتی از کودک پرسیده شده یا از او خواسته شده است فعالیت‌هایی را انجام دهد. برای پاسخ‌دادن به این پرسش‌ها و انجام‌دادن فعالیت‌ها و فرستادن آن‌ها به دفتر مجله، کودکان را یاری کنید. در مجله، اولین چیزی که توجه کودک دلبنده‌مان را جلب می‌کند و در انتقال حس و محتوای متن نقش مهمی دارد، تصویر است.

معلم و مربی عزیز، پدر و مادر مهربان مخاطب اصلی مجله‌ی کودک، غنچه‌های کوچک ما هستند که در ابتدای مسیر فراگیری مهارت خواندن قرار دارند. از همین رو، برای خواندن مطالب مجله و ارتباط دوسویه با نویسندگان و کارشناسان ما، به کمک و همراهی شما عزیزان نیاز دارند.



بازی با پدربزرگ



قصه‌ای که دیدی، یک خاطره از زندگی شهید حاج قاسم سلیمانی بود.



برف

● خاتون حسنی

سلام سلام سلام برف
چه خوشگلی توی ظرف!
درشت و نرم هستی
رو دونه‌هام نشستنی
پس حالا جیک جیکانه
نوک می‌زنم به دانه

بیا با هم این شعرها را گوش کنیم.



مامان و برّه

● زهرا شفیعی ینگابادی

روز گذشته
در آغل* ما
یک برّه‌ی چاق
آمد به دنیا

● مرضیه تاجری

یک بلال تازه امروز
در خرید مادرم بود
کاکل زرد و قشنگش
مثل موهای سرم بود

مامان او بود
بسیار بیمار
خواهیده بود او
نزدیک دیوار

زود چسباندم به کاغذ
قسمتی از کاکلش را
زیر آن یک سر کشیدم
با تن و دست و دوتا پا

آن برّه غم داشت
وقت تولّد
بابابزرگم
مامان او شد

آن بلال کله‌گنده
شد کچل هنگام پختن
در عوض مو فرفری شد
آدم نقاشی من

آمد کنارش
با شیشه‌ی شیر
آن برّه خوابید
وقتی که شد سیر

* آغل: محل نگهداری گوسفندان

کلاه زمستان

● محبوبه صمصام شریعت

زمستان آمد از راه
مرا محکم بغل کرد
گل و برگ مرا ریخت
سر من را کچل کرد

کمی نزدیک من ماند
بدون هیچ حرفی
دم رفتن سرم کرد
کلاهی نرم و برفی

خورشید خانه

● مریم اسلامی

من جوجه هستم
در آشیانه
رفته است مادر
دنبال دانه

مادر چه خوب است!
مادر چه گرم است!
بال و پر او
آرام و نرم است

برگردد ای کاش
زودی به لانه
چون مادرم هست
خورشید خانه



بیا با هم این شعرا را گوش کنیم.

عکس قهرمان

● زهرا عراقی

عکس تو سردار
در خانه‌ی ماست
بر صورت تو
لبخند پیدااست

در حال صحبت
با بچه‌هایی
انگار اینجا
همراه مایی

ای حاج قاسم
سرباز ایران
یک قهرمانی
ای مرد خندان



بهترین دوست داشتنی دنیا

خانم معلم یک جعبه روی میز گذاشت و گفت: «اسم یک نفر توی این جعبه است. شما باید حدس بزنید چه کسی است؟»
 بچه‌ها همه با هم گفتند: «از بچه‌های کلاس ماست؟» خانم معلم لبخند زد و گفت: «نه! الان در موردش صحبت می‌کنم. شما هم یک کاغذ بردارید. تا زمانی که صحبت من تمام شود، وقت دارید نامش را با مدادهای رنگی بصورت تزئین شده و زیبا، بنویسید.»
 خانم معلم شروع کرد: «کسی که دوست دارد ما همیشه شاد باشیم. دوستی که اگر ما کار بدی انجام بدهیم ناراحت می‌شود، اما باز هم ما را دوست دارد. اگر اشتباهی بکنیم کمکمان می‌کند تا درستش کنیم. او از وقتی ما خیلی خیلی کوچک بودیم، همیشه مراقبمان بوده و هست. کسی که وقتی بیمار می‌شویم، تا صبح پیش ما می‌ماند تا ما خوب شویم. کسی که گفته‌اند بهشت زیر پای اوست.»





در این درس قصه به این مفهوم‌های کتاب درسی اشاره شده است:
فصل هفتم کتاب علوم
و موضوع شمارش و تناظر کتاب ریاضی

وقت تمام شد. کاغذها بالا!
کاغذهای همه‌ی بچه‌ها پر شده بود از اسم مادر، با رنگ‌ها و طرح‌های
بسیار قشنگ! خانم معلم هم یک کارت از توی جعبه درآورد که روی
آن درشت نوشته بود: «مهربان‌ترین و بهترین دوست همه‌ی ما مادر
است.»
خانم معلم گفت: «حالا چه کسی دوست دارد در مورد بهترین دوستش
صحبت کند؟»
علی دستش را بالا برد و گفت: «یک بار من خیلی بد مریض شده بودم.
مامانم صبح و شب دم‌نوش، غذا و آبمیوه درست می‌کرد. آن‌قدر
حواسش به من بود که اصلاً نمی‌خوابید. یک بار که من حالم خیلی
بد شد، تا صبح من را در بغلش گرفت. صبح، وقتی بیدار شدم، مادرم
همان‌طور نشسته خوابش برده بود.»





همه‌ی بچه‌ها شروع کردند با هم حرف زدن. همه ناراحت بودند که نمی‌توانند برای مادرشان کار خیلی مهم و بزرگی انجام بدهند. خانم معلم گفت: «کمی فکر کنید. چه وقت‌هایی مامانتان بیشتر خوش حال است؟»

علی گفت: «خب، مامان من همیشه می‌گوید وقتی تو کارهایت را سر وقت انجام می‌دهی من خوش حال می‌شوم.» رضا گفت: «مامان من هم وقتی اتاقم را مرتب می‌کنم کلی ذوق می‌کند.»

یاسین گفت: «من یک برادر کوچک دارم. وقتی با او بازی می‌کنم و مامانم می‌تواند به کارهایش برسد، خیلی خوش حال می‌شود.»

خانم معلم گفت: «دیدید بچه‌ها! برای خوش حال کردن مامان‌ها نباید کارهای عجیب و غریبی انجام بدهیم. همین کارها را یکی‌یکی بگویید من روی تخته می‌نویسم. یک فهرست تهیه کنید و روز مادر چند تا از این کارها را برای مامانتان انجام بدهید.»

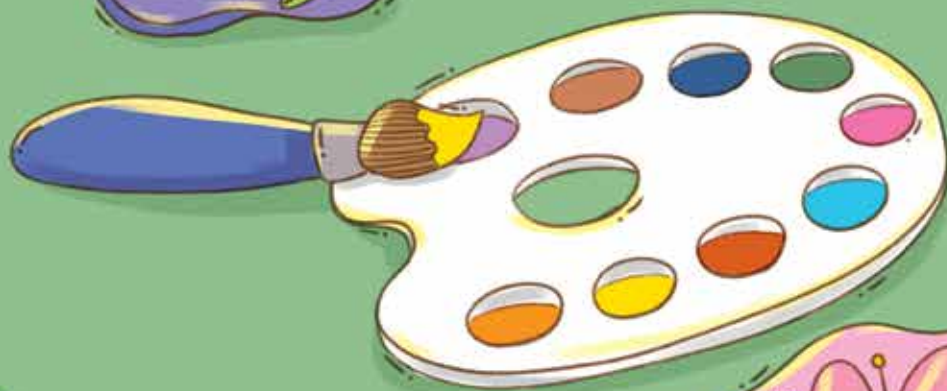
علی گفت: «یعنی هدیه نگیریم!» خانم معلم گفت: «چرا! یک فکر خوب هم برای هدیه دارم. مامان‌ها وسایل تزیینی خیلی دوست دارند.»

امیرمحمد گفت: «وقتی بابایم به مأموریت می‌رود، مامان خیلی حواسش به ما هست که دل‌مان تنگ نشود. ما را به بوستان می‌برد و به جای بابا با ما توپ‌بازی می‌کند.»

رضا که دستش را آن‌قدر بالا برده بود که داشت می‌افتاد گفت: «من هر وقت شیطونی می‌کنم، فقط به مامانم می‌گویم. چون همیشه یک راهی پیدا می‌کند تا درستش کند.»

بچه‌ها خندیدند. خانم معلم گفت: «خب، حالا برای این بهترین دوستان چه کار کنیم؟ می‌دانید که چند روز دیگر روز مادر است.»

علی گفت: «ما که کاری نمی‌توانیم بکنیم. ما هنوز خیلی کوچک هستیم.» رضا گفت: «تازه، پول هم نداریم.»



رضا گفت: «اما خیلی گران است!» معلم با لبخند گفت: «لازم نیست بخریم. می‌توانیم خودمان درست کنیم. بیایید با هم برویم داخل حیاط.»

معلم و بچه‌ها چند سنگ ریز، برگ و مقداری شن از داخل باغچه برداشتند.

بعد هم به انباری رفتند و کلی کاغذ رنگی و چسب آوردند. خانم معلم گفت: «همه‌ی شما کلی کاردستی‌های جالب بلدید. مشغول شوید. اول طرح‌هایتان را بگویید، بعد شروع کنید به ساختن.»

علی گفت: «خانم، ما پارسال به یک نمایشگاه رفته بودیم. آقای نقاش هر سنگی را به شکل حیوانی که سنگ به آن شبیه بود، نقاشی کرده بود. بعد جلوی ویتترین گذاشته بود.» رضا گفت: «من هم از برنامه‌های تلویزیون یاد گرفته‌ام گل‌های کاغذی درست کنم. می‌شود آن‌ها را برای تزئین در گلدان گذاشت. هیچ وقت هم پژمرده نمی‌شوند.»

امیرمحمد گفت: «من هم در مغازه تابلوهای دیدنی که با برگ‌های خشک درست شده‌اند. خیلی منظره‌های قشنگی می‌شوند.»

بچه‌ها از طرح‌های خودشان کلی کیف کرده بودند. بنابراین با خوش حالی مشغول شدند.





وسایل لازم:

طلق شفاف

کاغذ رنگی

برگ خشک پاییزی

چسب مایع

قیچی

خطکش و مداد



۱

برگ‌های خشک را روی یک طلق بچسبان؛ طوری که هر برگ شکل یک درخت باشد.



۲



چند برگ ریز را بالای درخت‌ها بچسبان. (مانند پروانه‌های در حال پرواز)





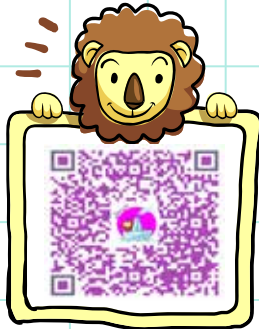
۳



روی یکی از برگ‌ها
یک گردی بکش
و با قیچی دور آن
را ببر تا شکل یک
خورشید شود.



روش ساخت این کار دستي
را اینجا ببین.



۴

خورشید را هم آن بالا بچسبان.



۵

حالا باغ برگی شما
آماده است. می‌توانی
با چسباندن یک کاغذ
رنگی به پشت آن
آسمانش را آبی و
زمینش را هم سبز کنی.



باغ برگی شما آماده است.

نکته

بهتر است برگ‌های خشکی را که از روی زمین جمع کرده‌ایم، چند روز لای کتاب بگذاریم تا خوب صاف شوند. برای زیباتر شدن می‌توانی از دو رنگ کاغذ رنگی استفاده کنی. برای اینکه تابلوی ما سالم‌تر بماند، گوشه‌های یک طلق شفاف دیگر را چسب بزن و روی آن بچسبان.

۹



جشن روز مادر

روز قبل از جشن، خانم معلم پرسید: «به نظر شما چند صندلی نیاز داریم؟ چطور از ماماها پذیرایی کنیم؟» گروه بندی شدیم. هر گروه مسئولیت یک کار را قبول کرد؛ یکی مسئول خوش آمدگویی شد. او وقتی تمرین می کرد چطور خوشامد بگوید، همه اش جمله ها را از یاد می برد.

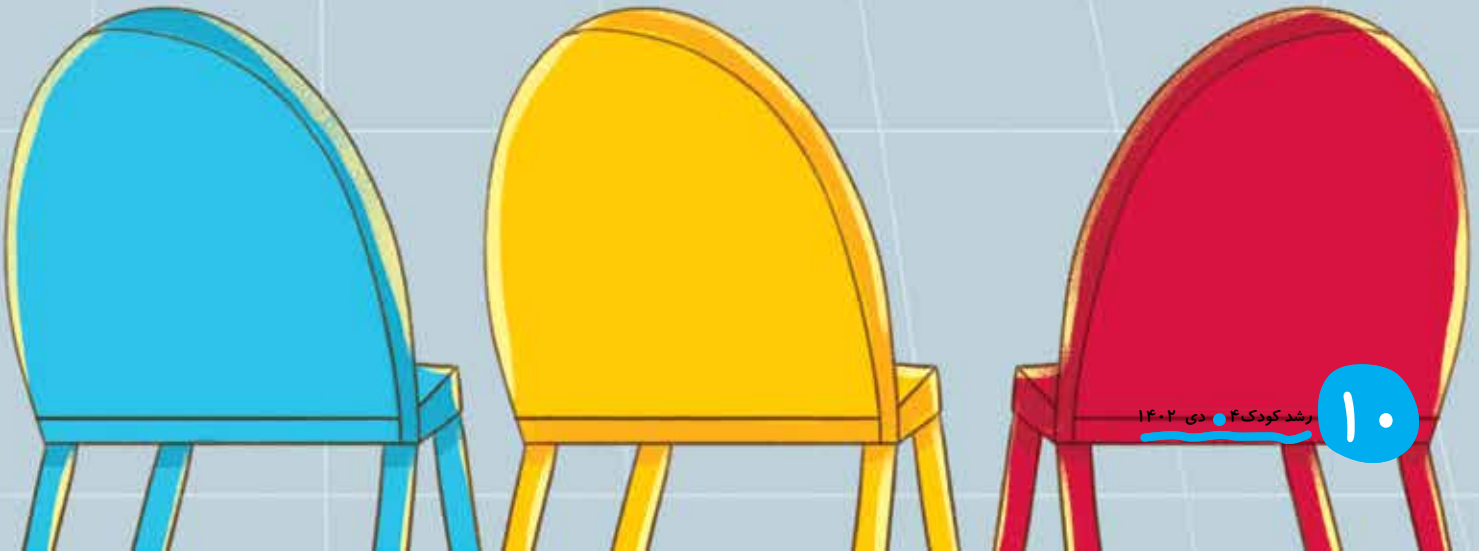
سلام، خیلی ممنونم که خوش آمدید! خوش آمدید به جشن اولی ها؛ نه جشن خودتان؛ یعنی جشن روز ماماها.

سامان که به فکرش رسیده بود هدیه هایمان گل باشند، آن ها را در سبد چیده بود. من هم صندلی ها را شمردم. خانم معلم گفت: «کلاس الف ۲۰ دانش آموز دارد. حالا با ماماها چند نفر می شوند؟»

من در ذهنم آن ها را به دو دسته ی ۲۰ تایی تقسیم کردم که روی هم می شدند ۴۰ نفر. حالا می توانم صندلی های رنگی را بچینم و برای هر نفر یک صندلی بگذارم. خانم معلم و بچه ها هم کمک کردند تا صندلی های زرد، آبی، سبز و قرمز را دسته دسته در راهروی مدرسه بچینیم.

زردها و آبی ها برای کلاس الف، سبزه ها و قرمزها هم برای کلاس ب. همه چیز آماده شد: میزها، تزیینی ها، هدیه ها و حتی گروه سرودمان. وقتی ماماها به سالن آمدند، خیلی خوش حال شدند.

من باغ برگی را به مامانم هدیه دادم تا هر وقت آن را می بیند، بخندد. بهترین کاردستی برای بهترین دوست داشتنی دنیا!





می‌توانی مراحل تهیه‌ی این
توپک خوش‌مزه را اینجا ببینی.

توپک رنگی



چی لازم داریم؟

خرما ۳۰ عدد / یک بسته بیسکویت بدون کرم کارامل / یک بسته‌ی کوچک شکلات خُرد شده (ترافل) برای تزیین.

طرز تهیه

۱. بیسکویت‌ها را داخل یک کیسه‌ی تمیز بریز و با گوشت کوب آن‌ها را خردکن.
۲. هسته‌های خرماها را در بیاور و با چنگال آن‌ها را در ظرفی مناسب له کن. بیسکویت‌های خردشده را به خرماهای له‌شده اضافه کن. مواد را خوب مخلوط کن تا به‌صورت خمیر در بیاید.
۳. توپک‌ها را یکی‌یکی در ظرف ریزه شکلات‌های رنگی بگذار و غلت بده تا ریزه شکلات‌ها به توپک‌ها بچسبند.
۴. توپک‌های خوش‌مزه را در یک ظرف بچین و داخل یخچال بگذار تا به‌خوبی سفت و خنک شوند.

توپک‌های خوش‌مزه آماره‌اند.



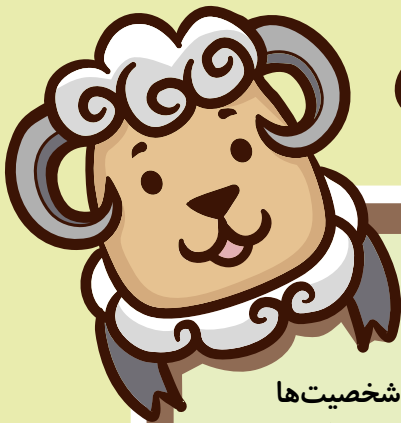
روست خوبه!

بهتر است همه‌ی مراحل را به کمک یک بزرگ‌تر انجام دهی. برای تزیین این شیرینی می‌توانی از مواد دیگری هم که در دسترس داری استفاده کنی.



قصه‌های جور و اجور

تصویرگر: زهرا سادات محسنی
محمدرضا رشیدی



بچه‌ها! در شماره‌های قبل یاد گرفتیم که چطور موضوع قصه و شخصیت‌ها را انتخاب کنیم. حالا با هم می‌رویم تا قصه‌مان را کامل کنیم؛ از اول تا آخر. ما می‌توانیم هر اسمی که دوست داریم برای قصه‌مان انتخاب کنیم. فقط باید به یک نکته توجه کنیم: اسم قصه باید به ماجرای قصه‌مان ربط داشته باشد.

خب! حالا نوبت فعالیت قصه‌سازی است.

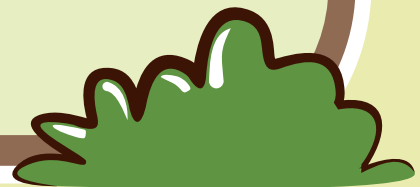
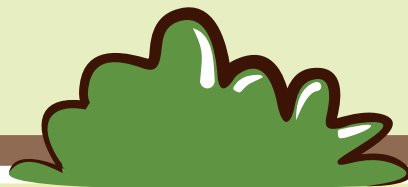
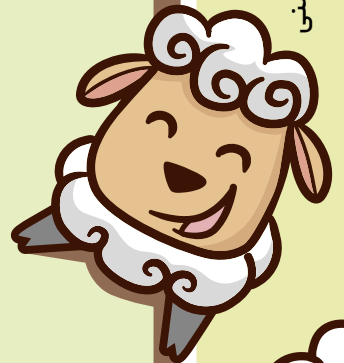
این بار قرار است سراغ قصه‌هایی برویم که بلد هستیم. هر قصه‌ای یک جایی تمام می‌شود ولی ما می‌خواهیم قصه را از آن جایی که تمام شده ادامه بدهیم.

یکی از قصه‌هایی را که قبلاً خیلی شنیده‌ایم را انتخاب می‌کنیم. مثلاً قصه شنگول و منگول و حبه‌ی انگور. حالا وارد قصه می‌شویم. می‌رویم سراغ آقای گرگ، که در انتهای قصه بعد از اینکه خانم بزی، سه تا بزغاله عزیز خود را نجات داد، شکم او را دوخت.

اینجا قصه‌ی شنگول و منگول تمام می‌شود. حالا نوبت شماست که نگذارید قصه تمام شود و ماجرا را ادامه دهید مثلاً آقای گرگ وقتی به هوش می‌آید با عصبانیت شروع می‌کند به کشیدن یک نقشه‌ی دیگر و ...

می‌توانیم برای قصه‌ی جدیدمان یک اسم هم انتخاب کنیم. شما می‌توانید هر قصه‌ای را که دوست دارید (مثل قصه‌ی پاک‌کنم، پاک می‌کنم) انتخاب کنید و نگذارید به پایان برسد و قصه را از پایان آن ادامه دهید.

یادتان نرود قصه‌های قشنگ‌تان را برای مجله بفرستید. نکته: می‌توانید در تمام مراحل این فعالیت از معلم خوبتان یا پدر و مادر عزیزتان کمک بگیرید.





پاک‌کنم، پاک می‌کنم

صبح زود، روی میز کنار پنجره، دفتر نقاشی باز مانده بود. نقاشی‌ها و بسته‌ی مداد رنگی در کنار هم آرام خواب بودند. ناگهان همه‌ی آن‌ها با صدای پاک‌کن از خواب پریدند: «ها ها ها! پاک‌کنم! پاک می‌کنم.»

دفتر نقاشی چشم‌هایش را مالید و

گفت: «وای! دوباره شروع کرد.»

پاک‌کن رفت به سراغ خورشیدی که

مداد زرد بالای صفحه نقاشی کرده

بود. شروع کرد به پاک کردن آن.

خورشید فریاد کشید: «وای! من

که گرد و زردم! کج و معوج هم

نیستم. چرا مرا پاک می‌کنی!؟»

اما قبل از اینکه حرفش تمام

شود، پاک‌کن او را پاک کرد.

بعد هم خندید و گفت: «ها ها

ها! پاک‌کنم! پاک می‌کنم.»

خب! کار من همین است دیگر!»

توی صفحه‌ی نقاشی، گل

کوچولوی قرمز رفت پشت

درخت و خودش را قایم کرد تا پاک‌کن او را نبیند. رودخانه سعی کرد از توی دفتر فرار کند و خودش را به دریا برساند تا از دست پاک‌کن راحت شود.

درخت با صدای بلند به پاک‌کن گفت: «مگر تو نمی‌دانی فقط باید آن قسمتی از نقاشی را پاک‌کنی که خراب شده است؟»

پاک‌کن با شیپنت روی صفحه‌ی نقاشی پشتک زد. بعدش هم خیز برداشت، لبه‌ی پنجره نشست و با خنده‌ی ریزی گفت: «چطور است شاخه‌های تو را هم پاک‌کنم؟ آن وقت یک تنه‌ی درخت به‌دردنخور می‌شوی.»

مدادهای رنگی که از دست پاک‌کن عصبانی شده بودند، همگی با صدای بلند به او گفتند: «آهای آهای! زحمت‌های ما را هدر نده!»

پاک‌کن دوباره گفت: «ها ها ها! پاک‌کنم! پاک می‌کنم. کار من همین است دیگر.»

چند دقیقه بعد، صدای قارقار کلاغی همراه با جیغ پاک‌کن شنیده شد. کلاغی لبه پنجره نشسته بود و داشت محکم به پاک‌کن نوک می‌زد. پاک‌کن همان‌طور که جیغ می‌کشید، گفت: «چه کار می‌کنی؟ مگر فکر کردی من پنیرم؟ چرا به من نوک می‌زنی؟»

کلاغ گفت: «قارقار! کلاغم، نوک می‌زنم. کار من همین است دیگر.»

کلاغ چند نوک دیگر به پاک‌کن زد، اما احساس کرد مزه‌ی خوبی ندارد. این بود که پر زد و رفت. پاک‌کن زخمی، با آه و ناله خودش را به دفتر نقاشی رساند و روی صفحه ولو شد.

همه دلشان برای او سوخت. گل کوچولوی قرمز یکی از گل‌برگ‌هایش را روی زخم پاک‌کن گذاشت. درخت هم یکی از شاخه‌هایش را پایین آورد و او را نوازش کرد.

پاک‌کن گریه‌کنان گفت: «وای! چقدر سردم است. کاش خورشید را پاک نکرده بودم!»

مداد زرد پرید توی صفحه‌ی نقاشی و دوباره یک خورشید کشید. مداد قهوه‌ای هم یک پتو کشید و روی پاک‌کن انداخت. پاک‌کن کم‌کم خوابش برد.

رود که حالا نصفش توی دفتر بود و نصفش بیرون ریخته بود، گفت: «وقتی بیدار شود، فکر نکنم دیگر بخواهد هیچ‌کدام از ما را پاک‌کند! بهتر است من هم برگردم توی دفتر!»

و با خیال راحت برگشت توی دفتر نقاشی.





بیا با هم این قصه را گوش کنیم.





مامان کوچولو

امروز قرار است زهرا کوچولو از برادرهای دو قلویش مراقبت کند. بیا با هم قصه‌ی تصویری مامان کوچولو را دنبال کنیم.

فرزانه فراهانی
تصویرگر: زهرا سادات طباطبایی







دعای آهوها

دو تا دوست بودند.
 یکی در خانه یکی در جنگ.
 یکی در برف یکی در آتش.
 آن که در جنگ و آتش بود، حاج قاسم بود.
 آن که در خانه بود، خانه‌اش پای کوه بود.
 یک روز حاج قاسم از وسط جنگ زنگ زد.
 دوستش گوشی را برداشت و گفت: الو.
 اما حاج قاسم فرصت حرف زدن نداشت.

محبوبه دشتی
 تصویرگر: مریم پیرز مهر



چون گلوله پشت گلوله می‌بارید.
 فقط توانست بگوید:
 برف رفیق / کوه رفیق / آهو رفیق / علوفه رفیق.
 بعد صدای حاج قاسم قطع شد و رفیقش ماند با چند کلمه.
 رفیق سعی کرد بین جنگ و علوفه و آهو ربطی پیدا کند.

پس علوفه‌ها را کول گرفت و به کوه رفت؛
چون به حاج قاسم اعتماد داشت.
رفیق رفت اینجا، آنجا و آن‌ورتر، علوفه گذاشت.
دلش سرتاسر پیش حاج قاسم بود.
برگشت. هنوز به پایین کوه نرسیده بود که آهوها سراغ علوفه‌ها آمدند.
و هنوز به خانه نرسیده بود که حاج قاسم زنگ زد.
صدای حاج قاسم با خوش حالی می‌گفت: گره از کار جنگ باز شد رفیق.
به دعای آهوها احتیاج داشتم رفیق.
صدای حاج قاسم رفت.
رفیق ماند و دل تنگی.
پس ایستاد و به آهوها، برف‌ها و علوفه‌ها نگاه کرد.
و همراه آن‌ها یک‌دل و صد‌دل دعا کرد.





همراهی بادکنک و توپ

بازی، بازی، تنها، بازی. با هم، بازی. پاشو، پاشو، زودی پاشو. نوبت چیه؟ نوبت بازی.
در هر شماره‌ی مجله، یک بازی تکی به تو یاد می‌دهیم و یک بازی گروهی.
گروه ممکن است دو نفر یا سه نفر یا بیشتر باشد.

امروز دو تا برادر دوقلو به نام‌های محمدحسین و محمدسجاد به ما کمک می‌کنند تا
دو بازی تکی و گروهی را به شما یاد بدهیم.

بازی تکی: سه تا کار با هم

یک حلقه بردار. با کمک آن بادکنکی را بین حلقه و بدنت
نگه دار. حالا از بین مانع‌هایی که چیده‌ای، رد شو. مواظب
باش بادکنک نیفتد. اگر به جای بادکنک از توپ استفاده
کنی، کار جالب‌تر می‌شود. امتحان کن.



اگر حواست نباشد، بادکنک می‌افتد. چون تو داری سه تا
کار را با هم انجام می‌دهی: حلقه را نگه می‌داری، مواظب
هستی بادکنک نیفتد و از بین مانع‌ها رد می‌شوی.



بازی گروهی: همراهی توپ و بادکنک

روبه روی هم بایستید. هر کدام یک توپ سبک را با دو دست خود بگیرید. حالا با توپ به بادکنک ضربه بزنید تا به طرف دوستان برود. دوستان هم باید با توپ خودش بادکنک را به سمت شما بفرستند.



هر کس نتواند به بادکنک ضربه بزند،
یک امتیاز از دست می دهد.

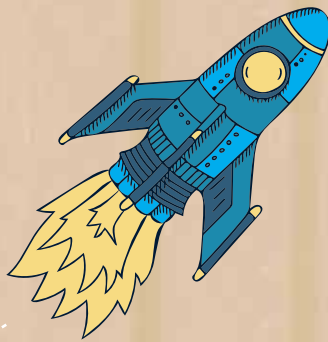


دوره‌می خانوادگی

آیا تابه‌حال به برگزار کردن یک دوره‌می خانوادگی فکر کرده‌ای؟ برای برگزاری دوره‌می مسئولیت هر کس را تعیین کنید: مسئول هماهنگی با افراد خانواده (تنظیم و تهیه دعوت‌نامه، اطلاع‌رسانی زمان دوره‌می و...); مسئول پذیرایی؛ مسئول آماده‌سازی بازی‌ها و کتاب.

با مشورت افراد خانواده، زمان دوره‌می را مشخص کنید؛ یک دوره‌می در یک روز ثابت از هفته و در یک ساعت مشخص. می‌توانید درباره‌ی اتفاقات هفته‌ی گذشته صحبت کنید، کتاب بخوانید و حتی بازی خانوادگی انجام دهید.





چند بازی خلاقانه که می‌توانید دورهم بازی کنید:

پرس و نخذ:

۱

اول یک ترکیب خنده‌دار را در نظر بگیرید؛ مثل قوری گل قرمز. بعد یک نفر انتخاب می‌شود که دیگران از او سوال پرسند. او باید به سوالات بقیه جواب بدهد، اما در جواب همه‌ی سوال‌ها فقط باید جمله‌ی انتخاب‌شده را بگوید. مثال:

چند سالته؟ قوری گل قرمز

تا وقتی که پاسخ‌دهنده جواب اشتباه بگوید یا لبخند بزند، بازی ادامه پیدا می‌کند.

بینداز و بگو:

۲

به صفحه‌ی آخر مجله نگاه کن. یک مکعب مانند تصویر آن درست کن. دور این مکعب را با دقت ببر و لبه‌های آن را به هم بچسبان. هر نفر سه بار مکعب می‌اندازد و سه اسم را حفظ می‌کند. حالا باید با آن‌ها جمله بسازد یا داستان بگوید و آن را برای بقیه تعریف کند.





تیله های رنگی

آلا توی تلویزیون یک کاردستی تیله ای دید. چشم هایش اندازه ی یک تیله ی بزرگ درخشید. با خودش گفت: «خودم به مامانی می گم برام بخره!» مامان و نرگس از اتاق بیرون آمدند. نرگس تاتی تاتی خودش را به آلا رساند. آلا به مامان سلام کرد و گفت: «مامانی، برام هزارتا تیله می خری؟» مامان سر آلا را بوس کرد و گفت: «تیله! وای وای وای... با این خواهر کوچولویی که داری؟» آلا اخمالو گفت: «من تیله می خوام! آخه چرا نرگس همه چیز رو تو دهنش می کنه؟» مامان نرگس را بغل کرد و گفت: «چشم بذاری بزرگ می شه، باهات کلی خاله بازی می کنه.» آلا با ناراحتی به اتاق رفت.

مدادهای سیاه و قهوه ای را برداشت و نقاشی کرد؛ عروسک های زشت و گنده، هیولاهای عجیب و غریب. مامان و نرگس هر چقدر آلا را برای نهار صدا کردند، آلا از اتاق بیرون نیامد. مامان بلند بلند برای آلا خواند: «مامان برام چی پختی؟ آلا ببین چی پختم! خورشت قیمه پختم! سیب زمینیش درشته.»


اما آلا مداداها را محکم روی کاغذ می چرخاند و حرف نمی زد.

نزدیکی های غروب تق و توق صدای در آمد. بابایی از راه رسید. موقع خواب، بابا در گوش آلا گفت: «فردا روز مادر است. برای مامانی مثل همیشه نقاشی کشیده ای؟» آلا چشم هایش را تنگ کرد و گفت: «خودتون می بینید چی کشیده ام.» روز مادر، مامان کلی توی آشپزخانه بود.


بابا آن شب با یک دسته گل و هدیه، زودتر از همیشه، به خانه آمد. مامان روی میز یک کیک موزی گذاشت. آهسته گفت: «هیس هیس، نرگس خوابه!» آلا از اتاق بیرون آمد. یک چیزی هم که خرچ خرچ صدا می داد، پشتش قایم کرده بود.

مامان هدیه ی پدر را باز کرد و با خوش حالی گفت: «وای، مدت ها بود دنبال این کتاب بودم. ممنونم!» آلا دلش یک جوری بود. نمی خواست نقاشی اش را به مامان بدهد.

بابا در گوشش گفت: «چرا نقاشی خودت رو به مامان نمی دی؟» یک دفعه مامان جعبه ای را روی میز گذاشت و درش را باز کرد. تق تق،



صدای تیلها در گوش آلا پیچید. آلا با دیدن تیلها گریه‌اش گرفت. نقاشی توی دستش را مچاله کرد و به بغل مامان پرید. مامان با تعجب گفت: «مگه دوست نداشتی تیله داشته باشی، چرا گریه می‌کنی؟» آلا دست‌های مامان را بوسید و گفت: «شما خیلی خیلی مهربونی، من شما را از تمام تیله‌های دنیا هم بیشتر دوست دارم.» آلا تندى به اتاقش رفت. مدادهای رنگ‌وارنگش را روی کاغذ چرخاند. دو تا خانم مهربان در یک باغ بزرگ کشید که دورشان پر از تیله‌های رنگی بود. آمد و نقاشی را به مامان داد. لپ‌های سرخ مامان را بوس کرد و گفت: «این شمايید، ایشونم حضرت زهرا(س). روز دوتاون مبارک!» مامان با لبخند نقاشی را روی یخچال چسباند و گفت: «البته تیله‌بازی فقط زمانی باشد که نرگس کوچولو خوابیده است. بعدش تندى باید برن توی جعبه‌ها!»



با توجه به داستان، نقاشی آلا را کامل و رنگ آمیزی کن.



دوستان آب

تصویرگر: الهام جمشیدی مهر
الهام جمشیدی مهر

با علی و آرزو همراه شویم تا با هم به یک سفر پر فایده برویم.



۱
لک‌لک‌ها پرواز می‌کنند.
دور دریاچه پر از درخته.
پر از گل.

آنجا قشنگه؟

خیلی!
خیلی قشنگه!



۳

چه حیف!

چقدر خشک
شده!

چرا؟



۲

آخ جون!

دیگه چیزی
نمانده!

هورا!



۵

چرا آب کم
شده؟

چون این سال‌ها در
پاییز و زمستان برف و
باران کمتر باریده.

مردم همه‌ی آب‌ها را
مصرف کرده‌اند.



۴

یعنی کم شدن آب و از بین رفتن
محل ذخیره‌ی آب‌ها.

به‌خاطر
خشک‌سالیه!

خشک‌سالی
چیّه؟

چرا این‌جوری شده؟

۷ چرا این قدر تاریکه؟
علی؟
چراغ را روشن کن!
آرزو؟

۶ ما باید جلوی خشک سالی را بگیریم.
آفرین!

۸ ای وای! چی شده؟
بچه‌ها!
آب!
آب!

۹ من با این آب، قبلا میوه و سبزی شسته‌ام. بیاید ما هم راه‌های خوبی پیدا کنیم.

اینکه راهش نیست!
ما فقط می‌خواستیم جلوی خشک سالی را بگیریم!
چراغ را دیگه برای چی خاموش کرده‌اید؟
من حتی مشق‌هایم را نوشتم که کاغذ و مداد مصرف نشود.

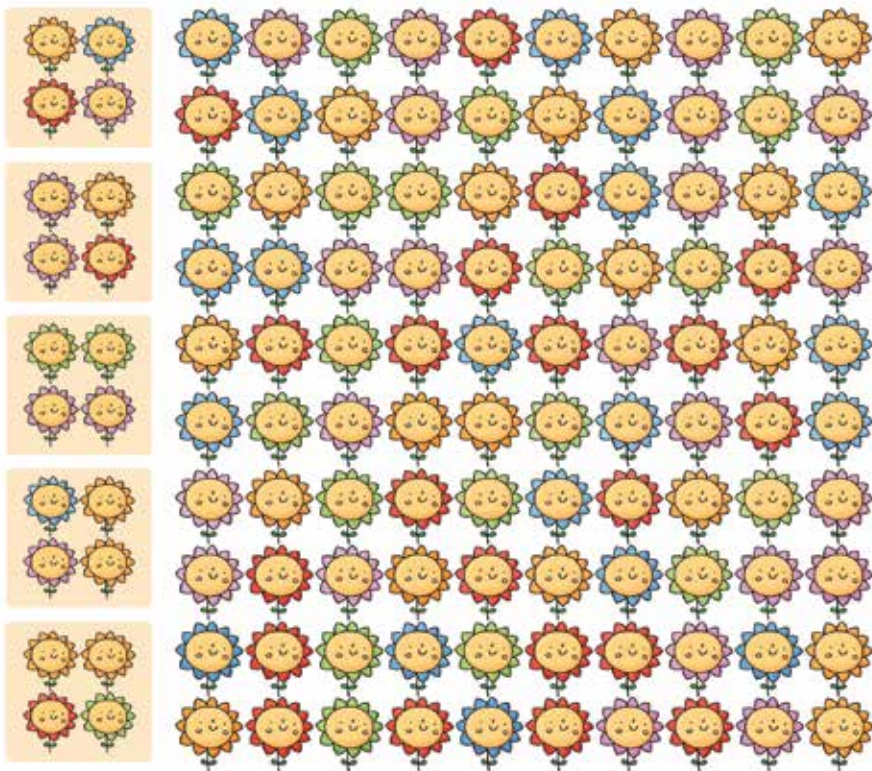
۱۱ مثل مامان باید تا جایی که می‌شود از آب کم استفاده کنیم.
علی آقا موقع مسواک شستن آب را باز نگذارد!
ماشین را با یک سطل آب بشوییم.
آفرین! دیگه چی؟
حیاط را با جارو تمیز کنیم، نه با آب شیر و شیلنگ آب!
آرزو خانم توی حمام این قدر آب بازی نکنند!

بگرد و پیدا کن

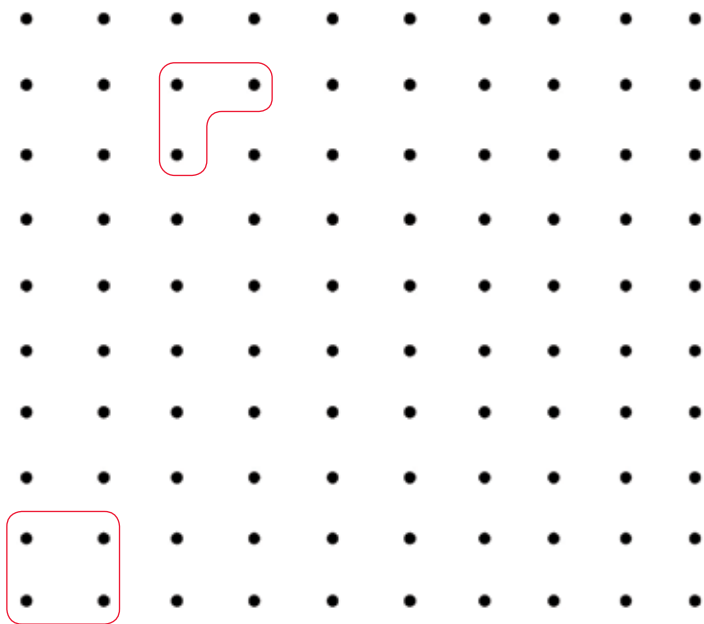


بازی و سرگرمی

● تصویرگر: فرخ لقا علی تژاد
● مریم فرجی



به این تصویر خوب نگاه کن.
حالا چهار تایی‌های کناری را توی آن پیدا کن و دورشان خط بکش.



مکعب اعداد بینداز و با عددی که مکعب اعداد نشان می‌دهد؛
نقطه‌ها را دسته کن. مثلاً برای من اولین بار عدد سه و بار دوم
عدد چهار آمد. بقیه‌اش را شما ادامه بدهید.

خانه‌های شبیه به این خانه را پیدا و رنگ کن.





نیروی چسبنده

بیشتر وقت‌ها، برای حرکت دادن جسم، یا آن را می‌کشیم یا هل می‌دهیم. به نظر تو می‌توانیم بدون اینکه با جسمی تماس داشته باشیم، آن را حرکت دهیم؟

۱. یک وسیله‌ی پلاستیکی (مثلاً شانه یا خط‌کش) بردار. یک تکه کاغذ را هم تا جایی که می‌توانی، به خرده‌های کوچک تبدیل کن.



۲. وسیله‌ی پلاستیکی را چند بار به موهایت بمال.



۳. حالا آن را به آرامی به کاغذهای خردشده نزدیک کن. چه اتفاقی افتاد؟ به نظر تو، به جای وسیله‌ی پلاستیکی، با چه وسایل دیگری می‌توان این کار را انجام داد؟ مثلاً با مداد چوبی؟ با میله‌ی آهنی؟ با بادکنک؟ چند وسیله را امتحان کن. وسیله‌ی پلاستیکی یا شانه با مالش به چه چیز دیگری این خاصیت را پیدا می‌کند؟ مثلاً پارچه‌های پشمی را امتحان کن.



به جای خرده‌های کاغذ چه چیزی را می‌توان قرار داد؟ شیر آب را خیلی کم باز کن و شانه یا خط‌کش پلاستیکی را که با موهایت مالش داده‌ای، به آرامی و بدون اینکه خیس شود، به آبی که از شیر می‌آید، نزدیک کن. خیس نکن، فقط نزدیک آب نگه‌دار.





کتابخانه دیجیتال رشد کودک:
@roshd_kodak
در پیام رسان مشاهده مستقیم

منتظر تان هستیم

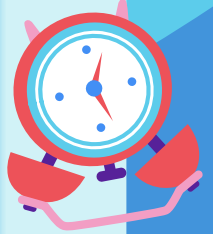
دوستان عزیزم! می‌توانید از وبگاه: samankehatab.roshd.ir
فهرست کتاب‌های مناسب آموزش و تربیتی
دارای «بشاکت رشد وزارت آموزش و پرورش» را
همه را ببینید و به دوستان‌تان معرفی کنید. ما هم
قلم‌های زیبای ارسالی شما را در پیام‌رسان‌تان
@roshd_kodak به‌بشاکت: کتابخانه دیجیتال
ایران می‌دهیم تا همه‌ی فرزندان ایران
قیراقی را مشاهده کنند.

۱. وقتی برنامه را به پایان رسانید، کتاب را به یک صفحه از
بسته‌های ساده‌ی مجموعه‌ی «رشد» بفرستید. قرار شده است هر
روز یک صفحه از کتاب را به شما بفرستیم. این کار را هر روز
تکرار کنید تا کتاب را به پایان برسانید. در این مرحله،
کتاب را به دوستان‌تان معرفی کنید و به دوستان‌تان
بفرستید تا هم آن‌ها بتوانند از آن استفاده کنند.



مشابه تصویر بالا را از کتاب
بفرستید تا بتوانیم به شما
کتاب‌های بیشتری بفرستیم.

--	--	--



در این مرحله، کتاب را به دوستان‌تان بفرستید تا هم آن‌ها
توانند از آن استفاده کنند. در این مرحله، کتاب را به دوستان‌تان
بفرستید تا هم آن‌ها بتوانند از آن استفاده کنند. در این مرحله،
کتاب را به دوستان‌تان بفرستید تا هم آن‌ها بتوانند از آن
استفاده کنند. در این مرحله، کتاب را به دوستان‌تان بفرستید
تا هم آن‌ها بتوانند از آن استفاده کنند.

کتابخانه دیجیتال رشد کودک

مفصله را بپرخان

• الهام رخشندو دوست
• تصویرگر: زهرا سادات محسنی



کتابخانه دیجیتال

رنگین کمان

به صفحه‌ی رنگین کمان خوش آمدی. این صفحه مخصوص آثار شماست. می‌توانی نقاشی یا کاردستی‌ات را برای ما بفرستی.



سهیل سرلک، ۶ ساله



سجاد نیازی مینودشت، ۷ ساله از مینودشت



بنیامین حسینی، ۶ ساله از قزوین

آتریسا جعفری، ۶ ساله از اصفهان



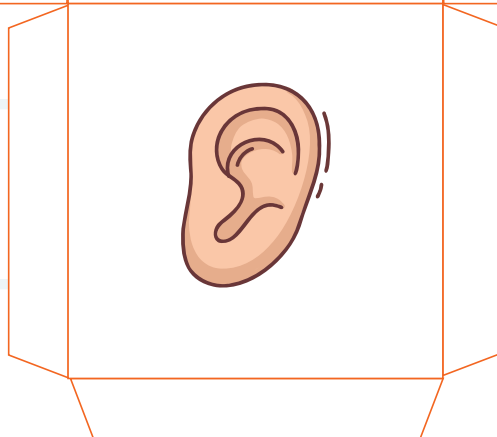
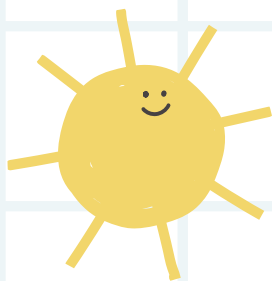
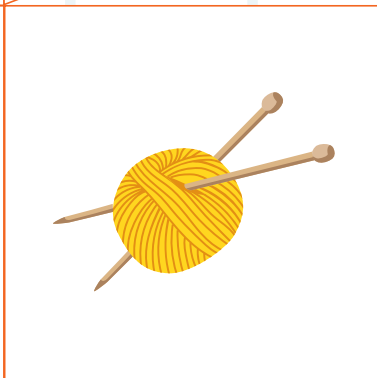
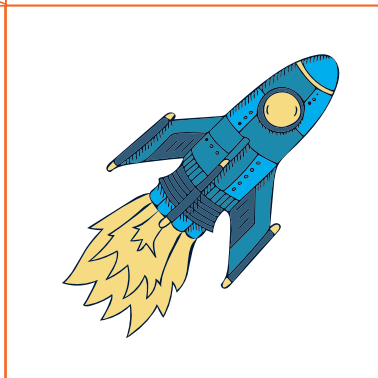
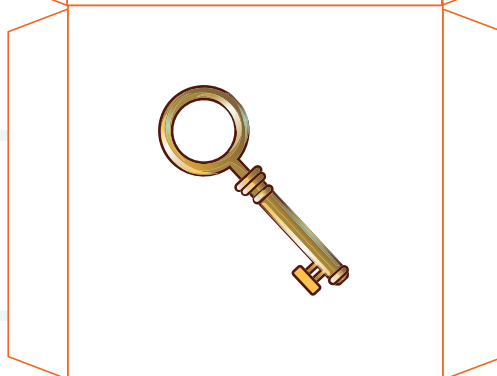
بهار جمعه نژاد، ۷ ساله از کرمان



هانیه شریفی، ۷ ساله

دوست خوبم، اول این مکعب را بساز. بعد به صفحه‌ی ۲۳ برو و با نحوه‌ی بازی آن آشنا شو.

● سحر شجاعی ● تصویرگر: زهرا سادات محسنی



دورنگه‌های جورچین را ببر
و پرچم فلسطین
را درست کن.

تصویرگر: نگین حاج زوار

